

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)

سال هفدهم، شماره ۷۱، بهار ۱۳۸۷

تقابل و تعامل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی در جریان انقلاب مشروطه

دکتر محسن بهشتی سرشت^۱

حسین حاتمی^۲

چکیده

برآمدن صفویان و قاجارها علاوه بر تأثیرات بنیادی در حیات تاریخی ایرانیان موجب خروج عالمان دینی از کنج عزلت درس و بحث و ورود آنان به عرصه عمومی گردید. این تحول موجب نزدیکی به دستگاه سلطنت شیعه و ظهور نظریه سلطنت مسلمان ذی شوکت شد. اگرچه بیشتر علما و افقهای شیعه قائل به نظریه سلطنت مسلمان ذی شوکت بودند ولی دربارہ حدود اختیارات، وظایف، ویژگی های سلطان و به طور کلی تعریف این نظریه با هم اختلاف داشتند. این اختلاف وقتی از حوزه نظری خارج و وارد مرحله عمل سیاسی می شد بسیار برجسته و مشخص تر می گشت تا جایی که در برهه هایی حتی به تقابل عملی کشیده شد. این تضاد و تقابل را به وضوح می توان در جریان انقلاب مشروطه مشاهده نمود، زمانی که علما به دو گروه مشخص موافق و مخالف مشروطه تقسیم شده بودند. از نمونه های بارز - اگر نگوییم بارزترین نمونه - این تقابل ها، تقابل

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین beheshtiseresht@ikiu.ic.ir

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین hatamy_varzaneh@yahoo.com

عملی و نظری دو تن از برجسته ترین مجتهدان شیعه یعنی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه) بزرگترین رهبر روحانی مشروطه و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (صاحب عروه) برجسته ترین روحانی مخالف مشروطه بود. این دو مجتهد همانام تقریباً هیچگونه اتفاق نظری درباره مشروطه نداشتند. اگرچه اختلاف این دو عالم برجسته در سال های انقلاب مشروطه حل نشدنی به نظر می رسید، ولی پیش آمدن ماجرای اولتیماتوم روسیه و در پی آن ورود «کفار» به مرزهای شمالی کشور موجب گردید آن دو برای واکنش مناسب و همه جانبه به اشغالگران، همکاری بسیار بیشتری از خود نشان دهند و به صورت هماهنگ علیه این اشغالگری موضعی مشترک بگیرند. این پژوهش بر آن است تا مواضع و رفتار های سیاسی این دو مجتهد بلند پایه را به صورت تطبیقی بررسی نماید.

واژه های کلیدی: آخوند خراسانی، سید کاظم یزدی، مشروطه، تقابل

سیاسی، تعامل سیاسی

مقدمه

بروز رفتارها و اندیشه های متفاوت سیاسی از سوی همه کسانی که به سیاست روی می آورند امری طبیعی و بدیهی است. در این مورد علما و مجتهدان بزرگ شیعه نیز مستثنی نیستند. تا پیش از عصر قاجار که حکومت های ایرانی پیوند های گسترده ای با کشورهای غربی نداشتند و ایرانیان هنوز با مفاهیم سیاسی و اجتماعی مدرن چندان آشنا نبودند، رهبران مذهبی شیعه مداخله قابل توجه ای در «سیاست» نداشتند و اختلافات عملی و نظری علما و مجتهدان شیعه عمدتاً در سطح بحث های فقهی قابل تشخیص بود که آن هم اختلافات چالش برانگیزی نبود. اما ماهیت پیچیده سیاست مدرن و تحولات سیاسی دو سده اخیر موجب شد علما و مجتهدان شیعه که به طور سنتی رهبران فکری و اجتماعی شیعیان محسوب می شده اند نیز برای حفظ و صیانت از کیان

جامعه اسلامی و اصول و مبانی شرع که از آن به «بیضه اسلام» تعبیر می نمودند در امور سیاسی مداخله نمایند.

تعدد و گوناگونی آشکاری که در رفتارهای سیاسی علمای دو سده اخیر به چشم می خورد غالباً برخاسته از تنوع آراء و اندیشه های فقهی و سیاسی ایشان می باشد و همچنین این تعدد و تنوع معلول دو عامل اساسی شرایط خاص تاریخی و نوع منحصر به فرد برداشت و تلقی آنان از نصوص دینی است. شرایط تاریخی به سهم خود تعیین کننده نوع رفتار سیاسی است که یک عالم و فقیه بدان مبادرت می ورزد و از دخالت مستقیم و آشکار در امور سیاسی، مانند ملا احمد نراقی، تا سکوت و عزلت محض در برابر سیاست، مانند شیخ مرتضی انصاری^۱ را شامل می شود. برداشت و تلقی ویژه یک فقیه از نصوص دینی - که منبع اصلی پیدایش نظریات فقهی و سیاسی گوناگون است - نیز منجر به شکل گیری رأی و نظریه فقهی - سیاسی خاص می شود و از آنجا که لامحاله در مقاطع زمانی و مکانی گوناگون با شرایط تاریخی متفاوتی روبرو هستیم و همچنین به دلیل این که به تعداد فقها و مجتهدان، اجتهادها و برداشت های متعدد و گاه متضادی از اصول و نصوص دینی خواهیم داشت و نیز با تأکید بر اینکه روایات و احادیث وارد شده در مورد امر حکومت و سیاست خالی از ابهام و پیچیدگی های سردرگم کننده نیست، بنابراین این امری بدیهی خواهد بود که ما هرگز در رویه های سیاسی علما و فقهای شیعه اشتراکی نخواهیم دید. عامل اصلی بروز رفتارهای سیاسی گوناگون و حتی گاه متضاد از سوی آنان همین امر است.

در این تحقیق که بر اساس روش کتابخانه ای و به صورت مقایسه ای فراهم آمده است تلاش بر این است که رفتارهای سیاسی دو تن از علمای برجسته شیعه یعنی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه) و همانامش سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه) به عنوان رهبران

۱. شیخ مرتضی انصاری به قدری از امور عرفی و سیاسی رویگردان بود که به عنوان یک مرجع دینی حتی از اینکه بایه را مرتد و بنابراین سزاوار مجازات اعلام کند، اجتناب کرده بود و گفته بود «من بر کنه حقایق این طایفه و اسرار و سرائر مسائل الهیه این فتنه کما می حقها مطلع نیستم». بنگرید به الگار، حامد، دین و دولت در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۶۹،

فکری و پشتوانه های تئوریک دو جریان اصلی دخیل در تحولات سیاسی ایران عصر انقلاب مشروطه مورد بررسی و مطالعه تطبیقی قرار گیرد.

۲) حیات علمی

ملا محمد کاظم خراسانی مشهور به آخوند خراسانی (آخوند خراسانی، ۱۴۱۲ق: ۱۸ مقدمه) سال ۱۲۵۵ق در مشهد متولد شد. (مدرس تبریزی، بی تا: ۱/۴۱) پدرش ملا حسین هراتی مردی متمکن و اهل علم بود و به تجارت ابریشم اشتغال داشت. وی سال ها در هرات زندگی کرد و سپس در خراسان رحل اقامت افکند. ملا محمد کاظم که کوچکترین فرزند خانواده بود در مشهد در مدرسه سلیمان خان به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت. پس از فراگرفتن مقدمات در سال ۱۲۷۷ق به سبزوار رفت و مدتی کوتاه در حوزه درس حاج ملا هادی سبزواری حاضر شد. سپس به تهران سفر کرد و نزد ملا حسین خویی و میرزا ابوالحسن جلوه تحصیل فلسفه را ادامه داد. (۱۳۶۹: ذیل واژه آخوند خراسانی) ملا محمد کاظم خراسانی در سال ۱۲۷۸ق در حالی که ۲۴ سالش بود، راهی نجف شد و تا فوت شیخ مرتضی انصاری در سال ۱۲۸۱ق مدت دو سال و چند ماه از درس فقه و اصول او استفاده کرد. در حوزه نجف در ذیحجه ۱۲۷۸ق با آقا رضا همدانی هم حجره شد و به درس های خصوصی و عمومی میرزای شیرازی نیز راه یافت. پس از درگذشت شیخ مرتضی انصاری به حلقه درس سید علی شوشتری پیوست و تا فوت وی در سال ۱۲۸۳ق نزد او شاگردی کرد. خراسانی فقه را نیز نزد شیخ راضی نجفی آموخت. (حرزالدین، ۱۴۰۵ق: ۲/۳۲۴)

از این به بعد وی تمام وقت در درس میرزای شیرازی حاضر می شد و از شاگردان خاص و برجسته او گردید. پس از آنکه میرزا حوزه درس خود را به سامرا انتقال داد، آخوند خراسانی به عنوان یکی از خواص میرزا همراه او به سامرا رفت و علاوه بر شرکت در درس استاد خود، نزدیک به نه ماه در سامرا حوزه درس تشکیل داد. آخوند پس از این مدت بنا به درخواست میرزا به نجف بازگشت و به تدریس و تألیف مشغول شد. میرزا حتی برخی از شاگردان خود را به شرکت در درس آخوند تشویق می کرد که این امر بر رونق و اعتبار حوزه درس او می افزود. (دایره المعارف تشیع، ۱۳۶۶: ذیل واژه آخوند) بدین ترتیب در زمان حیات میرزا و در اوج اقتدار

و محبوبیت میرزا به واسطه عنایات او به شاگرد خاصش آخوند خراسانی، زمینه برای اعلیت و مقبولیت او فراهم شده بود. با وجود این با فوت میرزای شیرزای دوباره مسأله اعلیت و جانشینی مطرح شد. اما به دلیل فقدان سازوکاری مشخص جهت انتخاب مرجع اعلم و مجتهد اعظم پس از فوت یک مرجع تامه شیعه، معمولاً بعد از بروز چنین حالتی تا مدتی مسأله انتخاب جانشین و مجتهد اعلم به صورت جدی مطرح می گردد.

پس از رحلت میرزای شیرزای به دلیل جایگاه بی همتای وی در میان مجتهدان پیش از او، که عمدتاً به دلیل صدور فتوای تحریم در جنبش ضد رژی حاصل شده بود، نیز بحث اعلیت و جانشینی به همان گونه مطرح شد. دولت آبادی که خود از شاگردان میرزا بود و از نزدیک شاهد بروز این مناقشات بوده است در این زمینه - البته با دیدگاه خاص خود نسبت به سازمان روحانیت - می نویسد «خلاصه رحلت میرزا در عراق عرب و ایران تأثیر شدیدی می کند. خصوصاً که مسأله اعلیت در این وقت از مهمترین مسائل روحانیت شمرده می شود. بلی مسأله اعلیت است که پس از رحلت میرزای شیرزای موجب هیاهوی شدیدی در عالم روحانیت می گردد... اکنون که او از میان رفته تقلید کنندگان او در جستجوی اعلم برای ادای تکلیف شرعی جد و جهد می نمایند. از مجتهدینی که در حوزه میرزای شیرزای بوده چند تن داعیه این مقام را دارند که مهمترین آنها آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، آقا سید محمد کاظم یزدی، آقا سید اسماعیل صدر و آقا میرزا محمد تقی شیرزای می باشند. در صورتی که در نجف و کربلا اشخاص مهم دیگری نیز وجود دارند. مانند حاج میرزا حسین تهرانی و شیخ محمد حسن مامقانی و ملا محمد شریانی و...» (دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۱/۱۳۳) دولت آبادی بعد از بیان این مطلب از این وضع اظهار نگرانی می کند که اگر هرچه سریع تر علمای شیعه بر سر انتخاب جانشینی شایسته برای میرزای شیرزای به توافق نرسند «عظمت کلمه اعلیت که با پیرایه های دیگر در وجود میرزای شیرزای خودنمایی داشته با خود او و با همان پیرایه ها در خاک می رود و دیگر بعد از آن مقتدای معظم نمی توان مقام او را به آن جمعیت احراز نماید...» (همان، ۱۳۴) وی از میان مدعیان اعلیت، آخوند خراسانی را سزاوارترین فرد برای این مقام می داند «و در میان اصحاب میرزای شیرزای کسی که برای پیروی نمودن از سیاست او بیش از همه استعداد بروز می دهد آخوند ملا محمد

کاظم خراسانی است». (همان، ۱۳۵) آخوند خراسانی بی گمان یکی از بزرگترین مدرسان علم اصول در تاریخ اسلام است. وی با تألیف «کفایه الاصول» در علم اصول که معتبرترین مرجع طلاب در علم اصول است برآستی «علم اصول را تأسیس جدید نهاد» (حبیب آبادی، ۱۳۵۱، ۵/۱۵۱۲؛ برای فهرست کامل آثار آخوند به مقدمه کفایه الاصول، ۲۱ رجوع شود)

علاوه بر مقام علمی، آخوند به لحاظ سیاسی نیز سرآمد همقطاران خود بود. «حضرت آخوند در حقیقت مجتهد زرننگ سیاسی و پولیتیکی بوده، در کارهای مشروطیت و علوم عصر جدید نیز دارای بصیرت و بینایی بودند» (محیط مافی، ۱۳۶۳، ۲۱۷)

یکی از نکات پر اهمیت زندگی سیاسی آخوند تقابل نظری و عملی او با سید کاظم طباطبایی یزدی صاحب عروه الوثقی که به لحاظ علمی همطراز آخوند بود و حتی هنگام فوت میرزای شیرازی یکی از مدعیان - اگر بتوانیم چنین واژه ای را در این مورد به کار بریم - جانشینی او محسوب می شد. وی مانند آخوند در نجف مقیم بود و مقلدان زیادی در ایران و هواداران بیشماری در میان قبایل عرب شیعه اطراف نجف داشت. ولی از نظر سیاسی کاملاً در برابر آخوند و با اساس مشروطه مخالف بود.

سید کاظم یزدی در یکی از سال های ۱۲۴۷ یا ۱۲۵۶ ق در یکی از روستاهای یزد به دنیا آمد. (مدرس تبریزی، بی تا، ۳/ ۳۳۴) سید سال های نخست تحصیل را همانند بسیاری از طلاب در اصفهان گذراند. در این شهر در درس حاج شیخ محمد باقر خوانساری صاحب روضات الجنات و آقا میرزا محمد باقر و میرزا محمد هاشم چهار سوقی و سایر اساتید برجسته شهر حاضر شد. (حبیب آبادی، ۱۳۵۱، ۴/۱۳۲۱) وی پس از اتمام مقدمات تحصیل به عتبات رفت و در نجف در درس میرزای شیرازی حاضر شد. پس از هجرت میرزای شیرازی به سامرا او نیز به همراه دیگر شاگردان خاص میرزا مانند آخوند خراسانی، سید اسماعیل صدر و میرزا محمد تقی شیرازی به سامرا رفت. (دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۱/۲۷) سید کاظم همانند همتای خود آخوند بزودی جزء شاگردان برجسته میرزای شیرازی گردید و همان گونه که در بالا ذکر شد یکی از گزینه های مرجعیت کبلی شیعه پس از فوت میرزای شیرازی به شمار می آمد. اثر جامع و ماندگار او «عروة الوثقی» در فقه می باشد که تا کنون متن درسی حوزه های علمیه شیعی به شمار می آید. با این حساب پس از مرگ

میرزای شیرازی مرجعیت تامه او به آخوند خراسانی رسید و تنها پس از مرگ او بود که سید کاظم به عنوان مرجع کل شیعیان مطرح گردید.

۳) حیات سیاسی

حیات سیاسی هر دو مرجع بزرگ دینی بسیار دیر شکل گرفت و تقریباً هر دو در ثلث پایانی عمرشان به صورت جدی و تأثیر گذار وارد معادلات سیاسی شدند. سید کاظم یزدی علی رغم همپرازی علمی با آخوند از نظر سیاسی کاملاً در برابر او با اساس مشروطه مخالف بود و خواسته یا ناخواسته این مخالفت بنیادی اش مورد بهره برداری محمد علی شاه قرار گرفت. اوج تعارض دو مرجع در جریان انقلاب مشروطه و بین سال های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ ق بود. زیرا آن دو در دو مقطع زمانی حادثه مسیو نوز بلژیکی و ورود همزمان نیروهای روسیه و انگلیس در جریان اولتیماتوم به خاک ایران و نیز هجوم نیروهای ایتالیایی به لیبی همگرایی بسیار بیشتری از خود نشان دادند. البته سید کاظم بسیار کمتر از آخوند فعالیت سیاسی داشت و رفتارهای سیاسی او تنها در صدور تعداد محدودی تلگراف و بیانیه خلاصه می شد. اما به دلیل جایگاه رفیعش در مقام یک مرجع برجسته و همپایه با آخوند در معادلات سیاسی وزنه سنگینی به شمار می آمد.

نخستین ورود جدی این دو مرجع به عالم سیاست حمایت قاطعشان از عزل نوز بود^۱. آخوند و سید کاظم در جمادی الثانی ۱۳۲۳ ق در جواب عریضه تعدادی از تجار که خواستار صراحت نظر آنان در مورد شخص نوز شده بودند، ضمن «ظالم» خواندن نوز نوشتند «واضح است که این گونه سلوک با رعیت کاشف از دشمنی با دولت است. به توجهات کامله امام عصر ارواحنا فداه و اقدامات حضرت اقدس، بدخواهان دولت تأدیب و تبعید و رعیت آسوده خاطر گردند. سیم جمادی الثانی ۱۳۲۳. الاحقر محمد کاظم الخراسانی؛ محمد کاظم طباطبایی». (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۱/۲۵) در این مقطع هدف اصلی علما از دخالت در امور سیاسی قطع ید یک «مسیحی» از

۱. البته آخوند خراسانی چند سال قبل از آن به همراه تعدادی دیگر از مراجع حکم ارتداد امین السلطان را صادر کرده بود. در این باره بنگرید به سپهر، عبدالحسین خان، یادداشت های ملک المورخین، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، زرین، ۱۳۶۸، کتاب دوم، ۴۵.

تسلط بر امور مالی مسلمانان بود و این امری بود که می توانست هدف هر عالم دینی قرار گیرد. این دو یک بار نیز در حمایت از شرکت اسلامیة اصفهان بیانیه صادر کرده بودند و از مسلمانان خواسته بودند که «مهما امکن از البسه و اقمشه خارجه متحرر باشند». (روزنامه ثریا، س ۲، ش ۱۳، شوال ۱۳۱۷ق: ۲۰)

۴) آغاز تقابل

اما بتدریج با مشخص شدن هدف اصلی انقلاب و باب شدن مفاهیم مدرنی مانند آزادی، جریده، پارلمنت، دموکراسی، حقوق بشر، قانونگذاری و... و نیز پرنرنگ تر شدن مرز میان گروه های مختلف سیاسی، سید کاظم علی رغم عدم تمایلش به فعالیت سیاسی، به آن دسته از فعالان سیاسی پیوست که با اساس مشروطه مخالفت می ورزیدند. اما از سوی دیگر آخوند با حمایت های عملی و نظری از اساس مشروطیت و پارلمانتاریسم به بزرگترین حامی روحانی انقلاب مشروطیت بدل شده بود. آخوند از همان ابتدای شروع انقلاب تا آخرین لحظه عمر خود از حمایت مشروطیت دست نکشید و سرانجام جانش را نیز در این راه از دست داد. (کفایی، ۱۳۵۹: ۲۷۸ به بعد)

در طی دو مهاجرت علما به حرم عبدالعظیم و قم، آخوند و سایر مراجع در جریان رویداد بودند و از مهاجرین حمایت می کردند. گزارشی در دست است که در جریان مهاجرت به قم آخوند به مهاجرین می نویسد «تلگراف اخبار موحش رسید. موجب پریشانی فوق العاده گردید. مطالب چیست؟ عاجلاً اطلاع بدهید تا اقدامات لازمه نماییم». (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۱/۸۳) پس از پیروزی مشروطه خواهان و امضای فرمان مشروطه در تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ و افتتاح مجلس در ۸ شعبان همان سال، آخوند بارها حمایت خود را از اساس مجلس شورای ملی اعلام و دیگران را نیز بدان توصیه کرد. (محیط مافی، ۱۳۶۳: ۳۱۷)

آخوند در جریان تدوین نظامنامه قانون اساسی «لزوم انطباق موارد راجعه به محاکمات و سیاسات با موازین شرعیه» را به نمایندگان مجلس گوشزد کرد (سیاست نامه خراسانی، ۱۳۸۵: ۱۶۶) همچنین پس از تدوین قانون اساسی مشروطه، آن را برای انطباق مفادش با احکام شریعت

نزد علمای نجف بردند. آقاجنفی که خود در آن زمان در نجف حضور داشت، در این باره می نویسد «از آقایان علما استفتایی نمودند که مجلس مرکب از محترمین و عقلای مملکت تشکیل شود که رافع ظلم و یا مُقل ظلم گردد، چه حکم از احکام الهیه دارد، جواب دادند: که از واجبات الهیه است... بعد از آن قانون اساسی را آوردند اولاً نزد حاجی میرزا حسین حاج میرزا خلیل و ایشان امضا نمودند. آنها برده بودند نزد آخوند هم مهر کرده بود و نزد آقا سید محمد کاظم یزدی] برده بودند گفت مهر ما لازم نیست حاجی [میرزا حسین تهرانی] که مهر کرده است کافی است. و در عوض به مهر آقا شیخ عبدالله رساندند.» (قوچانی، ۱۳۶۲: ۳۶۶)

به دلیل دوری جستن سید کاظم یزدی از عالم سیاست تا قبل از حوادث انقلاب مشروطیت، نمی توان بدرستی مواضع وی را در برابر مسائل سیاسی - اجتماعی جامعه آن روز ایران تحلیل کرد و نیز نمی توان نقطه آغازی برای شروع مخالفت او با مشروطه خواهان در نظر گرفت ولی تقریباً از همین مقطع و با عدم امضای نظامنامه قانون اساسی، او علناً نشان داد مخالف رویه مشروطه طلبان است. سید کاظم در پاسخ به تلگرافی از ملا محمد آملی (روحانی هوادار شیخ فضل الله و از تحصن کنندگان در حرم حضرت عبد العظیم) با اشاره به مشروطه خواهان گفته بود «از تجری مبتدعین و اشاعه کفریات ملحدین که نتیجه حریت موهومه است، قرار مسلوب تلگراف مزید تشویش به عون الله متمنیات آنان شدنی نیست. البته دفع کفریات و حفظ عقیده و اجرای قوانین محکمه قرآنی و شریعت ابدیه محمدیه اهم فرائض ریائین علماء با ملاحظه جهات موجبات صلاح و صیانت دین و دماء مسلمین منظور اطلاع داده بذل مجهود شود.» (لویح آقا شیخ فضل الله نوری، ۱۳۶۲: ۴۲)

وی همچنین در زمانی که شیخ فضل الله و هوادارانش در حرم عبد العظیم حسنی تحصن کرده بودند تنها عالم بلند پایه ای بود که از تحصن کنندگان قاطعانه پشتیبانی می کرد. عباراتی که سید در دومین تلگراف خود به ملا محمد آملی به کار گرفته است نشان دهنده نهایت تعارض و تقابل وی با مشروطه طلبان است.

«بسم الله الرحمن الرحيم

عرض می شود مرجو از حضرت اقدس متعال و قادر بی زوال جل شأنه العزیز مزید تأییدات آن جناب است... این جانب... در این حوادث واقعه و فتن مستحده ناپار سکوت را اصلح میدانسته مداخله در این قسم امور را که مستتبع بعض لوازم است بر خود روا نداشتم ولی از تواتر ناملايمات و اصغاء نشر کفر و زندقه و الحاد در سواد اعظم ایران به قدری ملول و متأثر شده که لابد شدم دیگر بر حسب وقت دیگر آنچه تکلیف الهی است ادا نمایم. مورخه بیست و دوم جمادی الاولی بر حسب لزوم تلگرافی رأساً از نجف اشرف به عنوان آن جناب مخابره نمودم ان شاء الله رسید، صورت آن را لفاً ارسال می دارم امید است از اثر اهتمامات عالیه در مقام دفع کفریات شایعه برآمده منشأ آن که حریت موهومه و بعض روزنامه جات ملعونه و مکاتیب خبیثه است به طور اصلح و انطباق جلوگیری بشود که به تدریج سد ابواب طعن را بر رؤساء ملت نموده عقاید عامه مسلمین محفوظ بماند. الاحقر محمد کاظم الطباطبایی به تاریخ ۲۳ شهر جمادی الاول ۱۳۲۵. (رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات... و روزنامه شیخ شهید فضل الله نوری، ۱۳۶۲: ۱/۲۵۵) سید کاظم در این تلگراف ها و سایر بیانیه های خود به صورت کاملاً روشن و آشکار مشروطیت را با «کفر و زندقه و الحاد» برابر دانسته است و منشأ آن را نیز «حریت موهومه و بعض روزنامه جات ملعونه و مکاتیب خبیثه» اعلام نموده است.

اما درست در نقطه مقابل، آخوند خراسانی تقریباً در تمامی تلگراف های خود مجاهده در راه استقرار سلطنت مشروطه را برابر با جهاد در رکاب معصوم (ع) می داند: «بذل جهد در استحکام و استقرار از مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه است. اعاذنا الله المسلمین من ذلک» (ظهیر الدوله، ۱۳۶۷: ۴۰۳؛ قوچانی، ۱۳۷۸: ۴۰؛ سیاستنامه خراسانی، ۱۳۸۵: ۲۱۰). آخوند به قدری در حمایت از مشروطه جدی بود که حتی مجبور شد پس از واقعه میدان توپخانه و همراهی علنی شیخ فضل الله نوری با مخالفان مشروطه نهایتاً حکم به افساد وی بدهد. «چون [شیخ فضل الله] نوری مخل آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است. ۱۴ ذیقعد ۱۳۲۵ق». (روزنامه خورشید، س ۱، ش ۹۰، سوم ذی حجه ۱۳۲۵هـ و تفرشی حسینی، ۱۳۵۱: ۶۳) علی رغم آن که برخی در صحت انتساب حکم تردید کرده اند (انصاری، ۱۳۷۶: ۳۱۱)، آخوند در تلگراف بعدی

حکم صادر شده را نه تنها تأیید کرد؛ بلکه به درخواست سیدین (بهبهانی و طباطبایی) خواستار تبعید شیخ از پایتخت شد. (سیاست نامه خراسانی، ۱۳۸۵: ۱۸۰)

از آنجا که هر دو عالم از مجتهدان و مراجع برجسته و عالی مقام شیعه محسوب می شوند نمی توان بسادگی از کنار این تمایز بلکه تعارض شدید گذشت. شناخت ریشه های فکری و نظری ای که منجر به اتخاذ چنین مواضع متضادی شده است مجال دیگری می طلبد، اما همین قدر کافی است که بدانیم سید کاظم یزدی نماینده اندیشه سیاسی سنتی شیعه است که بدون توجه به شکل حکومت، سلطان مسلمان ذی شوکت را در صورتی که حافظ کیان جامعه اسلامی و بیضه اسلام باشد و به علما احترام بگذارد به رسمیت می شناسد؛ در صورتی که آخوند خراسانی خود بنیانگذار نوعی از تفکر سیاسی شیعی است که حکومت در عصر غیبت را از آن «جمهور مسلمین» می داند و در رأیی بدیع تحقق آن را نیز «ضروری مذهب» اعلام کرده است. (ظهير الدوله، ۱۳۶۷، ۳۸۷-۹ و ملک زاده، ۱۳۷۱: ۵/۱۰۱۹)^۱

به سبب مخالفت سید کاظم با مشروطیت، وی در میان مشروطه طلبان چهره ای در خور جایگاه خویش نداشت و بعد از مشروطه نیز همواره از او به بدی یاد شده است. ملک زاده او را «ریاکاری بی نظیر» می داند که بیش از هر کس نسبت به مشروطه و مشروطه طلبان اظهار تنفر می کرد. (ملک زاده، ۱۳۷۱: ۳/۵۱۲) وی همچنین بر این باور است که یزدی از طرف دولت عثمانی حمایت می شد و پول زیادی از سوی محمد علی شاه برای وی ارسال می شد. (همان و دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۳/۳۲) کسروی نیز معتقد است که یزدی در برابر آخوند «دشمنی با مشروطه را یک راهی برای پیش افتادن خود می دانست... و جز سود خود نمی جست و جز در پی دستگاه «آیت الهی» نمی بود و توده و کشور و این گونه چیزها در نزد او ارج نمی داشت». (کسروی، ۱۳۸۵: ۳۹۷) البته به آخوند نیز در میان مخالفان مشروطه همین جایگاه را داشت. اما بدیهی است

۱. برای بحث بیشتر در این زمینه نگاه کنید به مقاله ارزنده کدیور، محسن، «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی»، مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴ و نیز فیرحی، داود، «مبانی فقهی مشروطه خواهی از دیدگاه آخوند خراسانی»، مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴

که در واقع با توجه به شخصیت و جایگاه مذهبی آخوند و سید کاظم می بایست با احتیاط و تعمق بسیار در این باره گفتگو کرد و رواج چنین دیدگاه هایی درباره این دو مرجع بلند پایه را باید معلول پافشاری هر یک از این دو مجتهد بر مواضع خویش و عصبانیت شدید گروه مقابل ایشان از این امر دانست.

۵) استبداد صغیر: تداوم تقابل

با به توپ بسته شدن مجلس اول در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ ق دوران استبداد صغیر و دور تازه ای از تعارضات علما آغاز شد. آخوند در طول این دوره با ارسال تلگراف های متعدد به محمد علی شاه قصد داشت به صورت مسالمت آمیز او را وادارد تا مشروطه را اعاده کند. (کلانتر باغمیشه (شرف الدوله)، ۱۳۷۷: ۲۲۶؛ شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۱/۲۲۳؛ ملک زاده، ۱۳۷۱: ۴/۸۳۹) ولی پس از ناامیدی از این کار حکم تاریخی خود را مبنی بر وجوب جهاد با آن «سفاک جبار» و حرمت «دادن مالیات به گماشتگان او» صادر کرد. (جبل المتین کلکته، س ۱۶، ش ۱۷، ۱۴ شوال ۱۳۲۶، ۱) در حالی که آخوند برای اعاده مشروطه به اینگونه تلاش می کرد، همتای مجتهد او از سوی دیگر برای جلوگیری از اعاده آن، فتوای حرمتش را صادر می کرد «شنیده شده از تمام بلاد عود فتنه خاموش شده را از درگاه اعلیحضرت همایونی خواسته اند، لذا به تمام بلاد اعلام می شود که علماء اعلام و حجج اسلام و متدینین هیچ راضی نیستند که فتنه خاموش شده عود کند و مشروطه موهومه اسباب خیالات اشرار گردد، لذا به تمام بلاد اعلام می داریم که خواهش نمودن این امر حرام است.» (همان، س ۱۶، ش ۲۰، ۵ ذی قعدة ۱۳۲۶: ۶)

بدین ترتیب دودستگی ای میان علما و مردم نجف بروز کرد که موجب جدا شدن بخشی از طلاب و علما از حامیان مشروطیت گردید. عمده ترین حامیان سید کاظم، ایل های عرب شیعی اطراف نجف و کربلا بودند که «هر روز به شیوه عرب هوسه می کردند و شعرهایی در دشنام به مشروطه می خواندند.» (کسروی، ۱۳۸۵: ۳۹۹) این دودستگی شیعیان نجف حتی در مقاطعی موجب می شد که شخص آخوند و سید کاظم که غالباً در عرصه عمومی با احترام از یکدیگر یاد می کردند نیز به طور مستقیم در برابر هم قرار گیرند «دیگر در باب نزاع نجف گفتگو شد که

عرب عنیزه از جناب حاج سید کاظم حمایت کرده است و جناب آخوند ملا محمد کاظم تشریف برده اند به کربلا». (ناظم الاسلام، ۱۳۶۱: ۳۱۷)

از گزارش های روزانه عین السلطنه هم استنباط می شود که «دو تیره» شدن علمای نجف بحث داغ مجالس و محافل تهران بوده است. وی حتی نوشته است «خواستند سید را خارج کنند، به کوفه هم رفت؛ اما اعراب بدوی آقا را مجدداً به نجف آوردند و حاضر جنگ شدند. شب هم در خانه آخوند را آتش زدند. صبح گفتند اعراب کرده اند اما اینها منکر شدند که کسان آخوند برای اتهام ما این کار را کردند». (عین السلطنه، ۱۳۷۴: ۳/۲۳۲۷) همچنین احتمال داده شده است که دست دولت عثمانی نیز در این مخالفت خوانی سید کاظم علیه مشروطه در میان بود که از رسیدن مشروطه ایران به خاک عثمانی بیم داشت. (همان جا؛ ملک زاده، ۱۳۷۱: ۳/۵۱۲)

همزمان با بسیج همه نیروهای مشروطه طلب برای مبارزه با شاه، آخوند که به هیچ راهی نتوانست محمد علی شاه را به تمکین از قوانین مشروطه وادارد، تصمیم گرفت که خود شخصاً «به عزم جهاد و دفاع و بیرون نمودن روس و سرکوبی محمد علی میرزا» راهی ایران گردد. به همین دلیل فرمان جهاد داد و خود و همراهانش به سوی بغداد و کاظمین حرکت کردند. (قوچانی، ۱۳۶۲: ۴۶۷) در همین هنگام خبر فتح تهران توسط مجاهدین در ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق رسید و آخوند از حرکت منصرف گردید. (مخبر السلطنه، ۱۳۶۳: ۱۰۰ به بعد) روز ۲۷ جمادی الثانی محمد علی شاه از سلطنت خلع و فرزند خرد سالش احمد میرزا به جای او منصوب شد.

آنچه بیش از همه در این برهه موجب دلزدگی و بیزاری سید کاظم از مشروطه خواهان شد، اعدام شتابزده شیخ فضل الله نوری تنها چند روز پس از فتح تهران بود، آن هم به استناد حکم افسادی که از سوی آخوند برای او صادر شده بود. (ملک زاده، ۱۳۷۱: ۶/۱۶۷) البته نباید اقدامات افراطی برخی از مشروطه خواهان را در موضع گیری سید کاظم علیه مشروطیت نادیده گرفت. این گونه اقدامات به گونه ای بود که حتی واکنش آخوند به عنوان رهبر روحانی انقلاب را نیز در پی داشت. وی در تلگرافی به ناصر الملک نایب السلطنه، به وی یادآور شد که مبارزه او با استبداد سیاسی محمد علی شاه برای «حفظ دین و احیای وطن اسلامی و آبادی مملکت و ترقی ملت» بود نه «از برای آنکه بجای اشخاص آن اداره استبدادیه که هرچه بود باز لفظ دین و مذهب بر زبان

داشت، یک اداره استبدادیه دیگری از مواد فاسده مملکت به اسم مشروطیت یا طرفداری کارکنان و نحو ذلک همدست شوند... و در عوض اجرای تمدن اسلامی که به اتفاق تمام عقلای عالم و وسیله منحصره حفظ دین مملکت و جامع وحید ملت است، علناً به ضدیت مذهب و اعدام جامعه ملیت همت گمارند و در هتک نوامیس دینیّه و اشاعه منکرات اسلامیّه از بذل مجهود فرو گزاری نکنند. (قوچانی، ۱۳۷۸: ۷۵) اوج واکنش آخوند به روندی که مشروطه خواهان رادیکال در پیش گرفته بودند فتوای فساد مسلک سیاسی سید حسن تقی زاده در ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸ بود. (اوراق تازه یاب مشروطیت، ۱۳۵۹: ۲۰۶)

۶) تعامل ناخواسته

تقابل آخوند و سید در این برهه به قدری جدی و مخاطره انگیز شده بود که با توجه به پافشاری هر دو مجتهد بر مواضع خود - که هر دو نیز برای اثبات دیدگاه هایشان به شرع استناد می نمودند - و نیز با توجه به شرایط موجود، امیدی به همگرایی نسبی آنان نمی رفت. اما ناگهان در همان زمان حادثه ای روی داد که سبب شد این دو مجتهد به تعاملی ناخواسته روی آورند؛ اولتیماتوم روسیه. ناخواسته از آن جهت که همان گونه که در سطور بالا ذکر شد در آن وضعیت تاریخی هیچ امیدی به نزدیکی مواضع آنها نمی رفت.

به نظر می رسد فاصله گرفتن آخوند از جریان های رادیکال و نیز ورود نیروهای روسی و انگلیسی به ایران و به خطر افتادن تمامیت ارضی کشور موجب شد تا در روز های آخر عمر آخوند این دو مرجع خواسته یا ناخواسته همگرایی بیشتری از خود نشان دهند.

در جریان اولتیماتوم استقلال شکنانه روسیه به دولت ایران و ورود نیروهای روسی به آذربایجان و در پی آن ورود نیروهای انگلیسی به جنوب ایران، آخوند که ناتوانی دولت مشروطه را از صیانت تمامیت ارضی ایران مشاهده می کرد دوباره تصمیم گرفت خود رأساً به همراه مقلدان و پیروانش برای بیرون راندن بیگانگان از کشور وارد ایران شود. در این جریان نیز اکثریت علمای عتبات برای همراهی آخوند اعلام آمادگی کردند و عدم همراهی سید کاظم با آخوند در آغاز کار نشان دهنده عدم تغییر مشی سیاسی او بود.

نظام الدین زاده که در ایام اعلام اولتیماتوم در نجف بود می نویسد که در جریان اعلام اولتیماتوم، سید اسماعیل صدر مکتوبی را به آخوند و سید کاظم فرستاد و «آنها را دعوت به ترک مخالفت و مباینت و ترغیب به اتحاد و اتفاق در چاره استخلاص ایران از چنگ روسیان کرده بود». آخوند پس از رویت این مکتوب گفته بود «بروید خدمت آقای یزدی هم عرض کنید، به آنچه امر کنند حاضریم». (نظام الدین زاده، ۱۳۷۷: ۳۳) اما سید اسماعیل صدر و تعدادی از طلاب دیگر هرچه تلاش کردند موفق به ملاقات با یزدی و جلب نظر او نشدند. حتی برای اعتراض به هجوم سربازان روس به آذربایجان ائمه جماعت و مراجع نجف «صلاح در ترک اقامه جماعت و جلسه درس» دیدند «مگر آقای یزدی که محض مخالفت با حضرات و مشاهده وفور زوار و جمعیت اصرار تام به اقامه جماعت خود داشت». (همان، ۳۷)

بنابراین به دلیل عدم همراهی سید کاظم با سایر علما در اعلام جهاد علیه روس ها، در جلسه ای در منزل آخوند قرار بر این شد که «بعد از این به هیچ وجه، در هیچ امری و در هیچ باب مراجعه به آقای یزدی نشود». همچنین در این جلسه «به واسطه یین بودن وجوب توسل به اسباب دفاع اجانب از بلاد اسلام... و عدم ظهور همراهی و همدردی آقای یزدی و عدم موافقت او در توسل به اسباب دفاع و چاره استخلاص اسلام با آقایان» برخی به تکفیر او رأی دادند که «باز ملاحظه او را نموده؛ در مورد اجرا نگذارند». (همان، ۴۴) همچنین پس از کشته شدن ثقة الاسلام در تبریز، سید قصد همراهی با مجاهدان را داشت که بنا به گفته نظام الدین زاده، ابوالقاسم شیروانی کنسول روسیه در بغداد او را از این کار بازداشت. (همان، ۸۶)

با وجود این مخالفت ها و عدم همراهی ها، بعدها سید کاظم بنا به هر دلیلی از ادامه مشی سیاسی خویش دست کشید و به صف یکپارچه و همبسته علما پیوست و احکامی را در وجوب جهاد علیه کفار اشغالگر و «جلوگیری از تهاجم صلیبیان» انتشار داد. متن فتوای مشهور سید کاظم بدین شرح است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. امروز که دول اروپا از هر طرف حمله به ممالک اسلامی آورده، از یک طرف ایتالیا به طرابلس غرب هجوم کرده و از طرف دیگر روس به توسط قشون خود شمال ایران را اشغال و انگلیس به جنوب ایران قشون وارد کرده و مخاطره اضمحلال اسلام است. فلهدا

بر عموم مسلمین عرب و عجم واجب است که خود را مهیای دفاع در برابر کفر از ممالک اسلام نموده و از بذل مال و جان در فراهم آوردن اسباب اخراج قشون ایتالیا از طرابلس غرب و اخراج قشون روس و انگلیس از شمال و جنوب ایران که از اهمّ فرایض اسلامیّه است به هیچ نحو دریغ و مضایقه نمایند تا بعون الله مملکتین اسلامیّین عثمانی و ایران از تهاجم صلیبیان مصون و محفوظ بمانند. حرّ یوم الاثنین، خامس ذی الحجّه الحرام سنه ۱۳۲۹. الاحقر محمد کاظم الطباطبائی. (روزنامه نجف، ش ۲۹، س ۲، ۱۵ ذی الحجّه ۱۳۲۹ق)

همچنین تلگراف دیگری با همین مضمون از سوی علما برای احمد شاه فرستاده شد. سید کاظم هم پس از سال ها جدایی از اکثریت علما، این تلگراف را امضا کرده بود. «جناب اجل آقای یمن الملک (سرکنسول ایران در بغداد) «دام تأییده» تلگراف ذیل را فوری معروض دارید: حضور اعلی حضرت همایونی «ادام» تعالی استقلال دولته، اخبار موحشه مداخله اجانب در بلاد اسلامیّه خصوصاً به اشتهاار معاهده میشومه جدیده با دولتین موجب وحشت عموم علمای اعلام عاکفین این اعتاب مقدسه معلوم است مبادرت به تخلیص اسلام از این ورطه، اهم تکالیف دینیّه، و اندک تسامح به انهدام اساس اسلامیت و مملکت و اضمحلال مذهب جعفری علی مشیده الاسلام العیاذ بالله مؤدی خواهد بود قاطبه این علما این مشاهد مشرفه وظایف مقامیه را تعطیل و در حفظ اسلام به ادای آخرین تکلیف (جهاد) حاضر و از غلظت و همیت مقام سلطنت رضای به آن که این عهد همایونی، تاریخ اضمحلال مذهب و زوال استقلال دولت شود، البته غیر مترقب و استدعا داریم که به عون الله حراست که فریضه ذمه مقام منبع سلطنت مبادرت فرموده عساکر اجانب را به خاک خود بر گردانیده ابواب مداخلاتشان را به کلی مسدود و حفظ نعمت و شرف استقلال کماهو حقه مراقبت فرموده خاطر این خدام شریعت مطهره عاجلاً به بشارت نتیجه مأموله آسوده و قرین تشکر و امیدواری خواهند فرمود، انشاءالله تعالی.

الاحقر محمد کاظم الطباطبائی، الاحقر محمد کاظم الخراسانی، الاحقر عبدالله المازندرانی، الاحقر شریعت اصفهانی» (سنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، ۱۳۷۰: ۱۸۱)

سرکنسول انگلیس در بغداد نیز در یکی از تلگراف های خود به اعتراض سید کاظم «که تا کنون در سیاست دخالتی نداشته و اینک نفوذ قابل ملاحظه ای در قفقاز دارد»، به اشغالگری دولت

روسیه اشاره می کند. (تاریخ استقرار مشروطیت، ۱۳۵۲: ۲/۱۲۱۹) همچنین موسیو ماسچکوف یکی از کارگزاران دولت روسیه در بغداد واهمه خود را از پیوستن سید کاظم به سایر علما چنین بیان داشته است «متنفذ ترین شخصیت [روحانی]... در میان مسلمانان قفقاز سید کاظم یزدی است. بنابراین من فکر می کنم که توجه به این نکته مهم است که تاکنون سید کاظم خود را از سیاست دور نگاه داشته بود ولی اکنون او می خواهد نفوذ خود را به کار برد تا روسها را از ایران براند. سید کاظم خیلی مورد احترام است و او باید مردی باشد دارای یک شخصیت روحی نیرومند که بتواند در برابر آن همه فشارهایی که بر او وارد آوردند تا او را به جنبش ملی [مشروطه خواهی] ملحق کنند، مقاومت کند. بنابراین اگر او فکر کند که شرکت در امور سیاسی لازم است، ممکن است بتواند با دامن زدن به انقلاب های موجود در قفقاز گرفتاریهای قابل ملاحظه ای برای دولت روس فراهم سازد» (حائری، ۱۳۸۱: ۱۱۶)

نگرانی کار گزار روس بی مورد نبود زیرا اهمیت حضور سید کاظم به اندازه ای بود که روحانی بلند مرتبه ای مانند میرزا محمد تقی شیرازی بارها از او دعوت کرده بود تا برای «اتفاق بر امر مشترکی که موجب تأمین بلاد و قطع بهانه خارجه» می شود به جمع مجاهدین پیوندد. (روزنامه نجف، س ۱، ش ۲۲، ۲۲ ذیقعده ۱۳۲۸) بدین ترتیب مشخص می شود که عدم تمایل سید کاظم در ابتدای امر برای شرکت در حرکت علما، به دلیل بدبینی و بیزاری او از مشروطه خواهان و نیت و مقاصد آنها بوده باشد؛ چرا که تقریباً تمامی همسراهان آخوند را مشروطه خواهان عتبات تشکیل می داد. اما بتدریج با مشخص تر شدن خطر هجوم خارجی به کشور، سید کاظم نیز مجبور به همراهی با مشروطه طلبان شده بود. ولی مرگ نابهنگام و ناگهانی آخوند فرصت نداد تا به همگان نشان دهد که همکاری و همگرایی این دو مرجع می توانست چه خدمات ارزشمندی برای ایران داشته باشد. اگر چه با فوت آخوند یأس و ناامیدی عمیقی بر همراهان وی چیره شد ولی دیگر رهبران این حرکت مانند شیخ عبد الله مازندرانی، میرزا مهدی آیت الله زاده خراسانی، سید اسماعیل صدر و میرزا محمد تقی شیرازی تلاش کردند تا روحیه از دست رفته را به مجاهدان بازگردانند. حتی میرزا محمد تقی شیرازی به پیشنهاد آیت الله محمد حسین حائری مازندرانی طی تلگرافی از سید کاظم دعوت کرد تا به اردوی مجاهدان در کاظمین پیوندد. (نظام الدین زاده،

۱۳۷۷: ۱۱۱) این بار نیز پذیرش اولتیماتوم از سوی دولت ایران و به دنبال آن متوقف شدن حرکت علما، مانع از ادامه همکاری سید کاظم با علمای مشروطه خواه گردید.

با فوت آخوند خراسانی و به دنبال آن فوت شیخ عبد الله مازندرانی و از سوی دیگر انحلال مجلس دوم و آغاز عصر فترت، فصلی از تقابل و تعارض روحانیان برجسته مشروطه خواه با سید کاظم یزدی به پایان رسید. آخوند خراسانی مرجع بلند نظر و بلند مرتبه ای بود که اگر چه بسیار دیر به صورت جدی وارد فعالیت های سیاسی شد (حدود شصت سالگی) اما از روزی که پا به عرصه سیاست گذاشت تا آخرین لحظه های زندگی بزرگترین حامی روحانی مشروطه خواهان بود و لحظه ای هم از آرمان و ایده آل خود (سلطنت مشروطه) عدول نکرد. سید کاظم یزدی نیز اگر چه مرجعی پرهیزگار و برجسته و به لحاظ علمی همتا و همپایه آخوند بود اما برعکس او تمایلی به فعالیت سیاسی نداشت و تنها در برهه های زمانی حساسی که به صورت جدی احساس خطر می کرد با بیانیه و تلگراف نظریات خود را بیان می کرد که در روند سیاسی داخل و خارج ایران بسیار تأثیرگذار بود. به هر حال با فروکش کردن تب و تاب مشروطه در ایران او دوباره از فعالیت سیاسی دست کشید. «پس از فوت آخوند، مازندرانی و میرزا حسین تهرانی در میان این قوم از سابقین آقا سید کاظم یزدی است که اکنون در نجف شخص اول است... اکنون که خود رئیس مسلم شده طرفی ندارد که مخالف یا موافق شناخته شود تا بتواند خود را دخیل کارهای سیاسی نمی کند» (دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۴/۱۳). با وجود این کناره گیری با آغاز جنگ جهانی اول زمانی که تقریباً تمامی ملیون و آزادیخواهان در کنار علما اعتقاد داشتند که با حمایت از عثمانی و آلمان علیه روس و انگلیس وارد عمل شوند، سید کاظم نیز علاوه بر حمایت های معنوی فرزند خود را به جبهه نبرد علیه انگلیسی ها فرستاد که در آنجا شهید شد. (بهشتی سرشت، ۱۳۸۰: ۴۰۳)

نتیجه

آنچه گفته شد نمایانگر این قاعده عمومی است که تفاوت - و نه تقابل - دیدگاه ها و برداشت های سیاسی علما و مجتهدان امری بدیهی است. اما حوادث انقلاب مشروطیت ایران

بروشنی نشان داد که در «حوادث واقعه»^۱ این تفاوت بدیهی می تواند به تقابلی مخاطره انگیز تبدیل شود. برآستی وحدت رویه عالمان دینی در عصر مشروطیت می توانست سرنوشت این رویداد بزرگ تاریخی را به گونه ای دیگر رقم زند. همانگونه که به اختصار اشاره شد به نظر می رسد دلیل اصلی این تقابل آخوند و سید کاظم به نوع برداشت آنان از احکام دینی مربوط به امر حکومت در عصر غیبت بر می گردد. در حالی که سید کاظم همانند بسیاری از عالمان شیعه همچنان معتقد به نظام سلطانی شیعی (سلطان مسلمان ذی شوکت که حافظ کبان جامعه اسلامی و بیضه اسلام باشد) باقی ماند و در عصر مشروطه نیز بشدت از آن دفاع نمود، آخوند خراسانی خود نوعی از تفکر سیاسی شیعی را نظریه پردازی کرد که پارلمانتاریسم را به رسمیت می شناخت و تفویض امر خطیر حکومت به «جمهور مسلمین» را «ضروری مذهب» اعلام می کرد. (قوچانی، ۱۳۷۸: ۴۸-۵۲؛ ظهیر الدوله، ۱۳۶۷: ۹-۳۸۷؛ ملک زاده، ۱۳۷۱: ۱۹/۵/۱) اما حادثه اولتیماتوم روسیه از سوی دیگر نشان داد که حضور بیگانه (کفار) در سرزمین های اسلامی و تجاوز نظامی آنها به خاک کشور اسلامی می تواند تعارضات علما را بدون آنکه برطرف سازد، مسکوت گذارده و خود عاملی برای همگرایی و تعاملی سازنده میان آنان باشد. در صورت بروز چنین حالتی برای یک کشور اسلامی جهاد برای همه مسلمانان امری واجب شمرده شده است. مسأله «جهاد» برعکس امر حکومت نزد علمای دو قرن اخیر بسیار کمتر مورد مناقشه بوده است.^۲ از این رو جهاد می توانسته در تمامی زمان ها و مکان ها عامل وحدت بخش همه مسلمانان باشد. در مورد آخوند و سید کاظم نیز تنها عامل تعامل، همین تجاوزات همزمان نیروهای انگلیسی و روسی به مرزهای جنوبی و شمالی کشور بود و با تدقیق در مواضع و دیدگاه های آن ها و نیز وضعیت

۱. تعبیر دینی رویداد های بزرگ و خطیر تاریخی. در پاره ای احادیث از مؤمنان خواسته شده است که در این گونه رویداد ها به علما و فقهای زمان رجوع کنند. از جمله «و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه احادیث»
۲. همانگونه که پیش از این نیز اشاره رفت بهترین تحقیقات و تحلیل ها پیرامون اندیشه سیاسی آخوند را می توانید در دو منبع «سیاست نامه خراسانی» و «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی» با مشخصات پیش گفته، هر دو از محسن کدیور ببینید.
۳. قید دو قرن اخیر بدین خاطر است که نظر علما و مجتهدان شیعه در باب جهاد در سده های میانه با نظر علمای این دو قرن تفاوت های اساسی دارد.

تاریخی آن روز ایران، کاملاً بدیهی است که در صورتی که حادثه اولتیماتوم روی نداده بود و تمامیت ارضی ایران به مخاطره نیفتاده بود، بسیار بعید می نمود که تقابل آنان به تعامل بیانجامد.

منابع و مآخذ

الف) کتابها

- افشار، ایرج، (۱۳۶۷) *ظهير الدوله، خاطرات و اسناد*، تهران، زرین.
- افشار، ایرج، (۱۳۵۹) *اوراق تازه ياب مشروطيت و نقش تقی زاده*، تهران، جاويدان.
- الگار، حامد، (۱۳۶۹) *دين و دولت در عصر قاجار*.
- انصاری، مهدی، (۱۳۷۶)، *شيخ فضل الله نوري و مشروطيت (رویارویی دو اندیشه)*، تهران، امیرکبیر.
- بهشتی سرشت، محسن، (۱۳۸۰)، *نقش علما در سیاست، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی*.
- تاریخ استقرار مشروطیت (مستخرج از روی اسناد وزارت امور خارجه انگلستان)، (۱۳۵۲) استخراج و ترجمه حسن معاصر، تهران، ابن سینا.
- ترکمان، محمد، (۱۳۶۲) *رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات.... و روزنامه شهید فضل الله نوری*، تهران، رسا.
- ترکمان، محمد، (۱۳۷۰) *اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- تفرشی حسینی، سید احمد، (۱۳۵۱)، *روزنامه اخبار مشروطیت*، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیر کبیر.
- حائری، عبد الهادی، (۱۳۸۱)، *تشیع و مشروطیت*، تهران، امیر کبیر
- حبیب آبادی، میرزا محمد علی، (۱۳۵۱)، *مکارم الآثار*، اصفهان، انجمن کتابخانه های عمومی اصفهان
- حزالدین، محمد، (۱۴۰۵ق)، *معارف الرجال*، قم، مکتبه آیت الله العظمی المرعشی.
- خراسانی، ملا محمد کاظم، (۱۴۱۲ق)، *کفایه الاصول*، قم، مؤسسه آل البيت لأحیاء التراث.

دایره المعارف بزرگ اسلامی، (۱۳۶۹)، مدخل «آخوند خراسانی» زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

دایره المعارف تشیع، (۱۳۶۶)، مدخل «آخوند خراسانی»، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی ودیگران، تهران، بنیاد اسلامی طاهر.

دولت آبادی، یحیی، (۱۳۶۱)، حیات یحیی، تهران، عطار.

سپهر، عبد الحسین خان، (۱۳۶۸)، یادداشت های ملک المورخین، به کوشش عبد الحسین نوایی، تهران، زرین

شریف کاشانی، محمد مهدی، (۱۳۶۲)، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران.

عین السلطنه، قهرمان میرزا، (۱۳۷۴)، روزنامه خاطرات، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر.

فیرحی، داود، (۱۳۸۴) «مبانی فقهی مشروطه خواهی از دیدگاه آخوند خراسانی»، مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران، تهران، دانشگاه تهران.

قوچانی، آقاجفی، (۱۳۶۲) سیاحت شرق، به کوشش شاکری، تهران، امیر کبیر.

قوچانی، آقاجفی، (۱۳۷۸)، حیات الاسلام فی احوال آیه الملک العلام، به کوشش ر.ع. شاکری، تهران، نشر هفت.

کدیور، محسن، (۱۳۸۴) «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی»، مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران، تهران، دانشگاه تهران.

کدیور، محسن، (۱۳۸۵) سیاست نامه خراسانی (قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه)، تهران، انتشارات کویر.

کرمانی، ناظم الاسلام، (۱۳۶۱) تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه

کلاتر باغمیشه (شرف الدوله)، (۱۳۷۷) روزنامه خاطرات، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، فکر

کسروی، احمد، (۱۳۸۵) تاریخ مشروطه ایران، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه
کفایی، عبدالحسین مجید، (۱۳۵۹) مرگی در نور، تهران، کتابفروشی زوار
لویح آقا شیخ فضل الله نوری، (۱۳۶۲) لویح، به کوشش هما رضوانی، تهران، نشر تاریخ ایران
محیط مافی، هاشم، (۱۳۶۳) مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی، تهران، علمی
مخبرالسلطنه هدایت، مهدی قلی خان، (۱۳۶۳) طلوع مشروطیت، تهران، جام
مدرس، میرزا محمد علی، (بی تا) ریحانه الادب، تهران، کتابفروشی خیام
ملک زاده، مهدی، (۱۳۷۱)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، انتشارات علمی
نظام الدین زاده، حسن، (۱۳۷۷) هجوم روس و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران، به کوشش
نصرالله صالحی، تهران، شیرازه


ب) روزنامه ها

روزنامه ثریا، قاهره

روزنامه حیل المتین، کلکته

روزنامه خورشید، تهران

روزنامه نجف، چاپ نجف



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی